

عقیده به تناسخ چه به صورتی مصمم و چه به صورتی تردید آمیز به فراوان تدوین شده است. آیا این طریقی برای نفی مرگ، در تأیید تداوم زندگی است؟ آیا تأییدی بر این مطلب که انسان ها بدنبال زندگی های متسلسل، عواقب اعمال خویش را به دوش می کشند؟ اما «چه کسی است» که به حیات ادامه می دهد و «چه کسی است» که از آن مبرا می گردد اگر شعور فردی از وجودی به وجودی دیگر مضمحل گردد؟

عقیده به تناسخ یکی از احتمالات غیر قطعی و اعجاب انگیزتری است که انسان توانسته در برابر مفهوم غامض مرگ و مفهوم رازآمیز شرارت، در برابر معمای سیلان زندگی پدید آورد. اما این احتمال، «آن کس را» که در بازی سرنوشت خویش هر روزه دست در گریبان است: که انسان و شخصیت یگانه اوست، فراموش نکرده است؟ همچنین خدائی را که می خواهد هر انسانی را از کلیه موانع برهاند تا بتواند با او در موقعیت گفت و شنودی قرار بگیرد که پدری با پسرش دارد؟

چکیده مطالب:

- ۴- عقیده ای بسیار رایج.
- ۶- عقیده ای بسیار کهن.
- ۱۰- آئین هندو یا زنجیره زندگی های مجدد.
- ۱۲- آئین بودا و عطش نفس.
- ۱۴- آنچه را کاشته ایم درو می کنیم.
- ۱۶- انسان متعهد کیهانی.
- ۱۸- خداوند نجات ما را یک بار برای همیشه صورت می دهد.
- ۲۰- اجسام و روح ها.
- ۲۲- ما با جسم خویش رستاخیز خواهیم یافت.
- ۲۴- برای مشاهده خدا باید خلوص یافت.
- ۲۶- زندگان و مردگان مسئولیتی مشترک دارند.
- ۲۸- آینده ما هم اکنون در برابر ماست.

اعتقادی بسیار گسترده

بسیار کسانی که به تناسخ عقیده دارند. این عقیده حتی میان ایمان داران مسیحی نیز وجود دارد. نقل قولی چند در اینجا می آوریم:

بنظرم می آید و حسی ناپایداری دارم که انگار «جای دیگری» نیز زندگی کرده ام... شاید به این خاطر باشد که اینقدر گل ها و پرندگان را دوست می دارم...

تناسخ برای من امری است ضروری، در این دنیا عدم برابری بسیاری است. و چه بی عدالی است که پیوسته شاهد افرادی باشیم که همیشه ثروتمند و سالم اند و برخی دیگر پیوسته بیمار و عاجز! و چه فاجعه ای که برخی علی رغم بدی که مبذول می دارند خوشبختند! باید زندگانی دیگری باشد تا بتواند عدل و تعادل را برقرار سازد.

شخصاً، هرگز نپذیرفته ام که ازلیت ما تنها برپایه یک زندگانی واقعی بگذارد. گوئی ما جایز به خطا نمی باشیم! گوئی در سرنوشت خویش باید همه چیز را یک جا به مخاطره بیاندازیم. نه اینطور نیست، باید زندگانی جدیدی به ما اعطا شود تا در آن بتوانیم بار دیگر اقبال خویش را بیازمائیم.

این عقیده که پیش تر زندگی دیگری داشته ام که چه به صورت یک گیاه یا حیوان باشد مرا متعجب نمی سازد. انسان جزئی از کیهان است. و ما تنها حلقه ای از زنجیره هستی می باشیم. همان نیروی کیهانی در وجود هر موجود زنده ای در تپش است. تناسخ، در واقع باز یافتن ریشه های ماست.

عقیده به تناسخ چنانچه گسترده تر می بود می توانست تبعیض نژادی را کاهش دهد. اگر بر این باور باشیم که در حیاتی غیر از این می توانستیم، زرد، سیاه، یهودی یا عرب باشیم دیگر چگونه می توانیم نژادپرست بمانیم.

سخنانی از این قبیل را شاید شما نیز شنیده باشید که ما را به تفکر وا می دارد.

در جهان

عده کثیری در جهان پیرو تناسخ می باشند. در واقع بیش از ۵۰۰ میلیون پیرو آئین هندو نزدیک به ۳۰۰ میلیون پیرو بودیزم در این عقیده مشارکت دارند. علاوه بر این «مذاهب» دیگری در آسیا کم و بیش متأثر از آئین بودائی می باشند، بطور مثال نزد سرخپوستان آمریکا، اقوامی وجود دارد که فرهنگ آنان جایگاهی به تناسخ اختصاص داده است.

من ایمان دار مسیحی هستم و به تناسخ عقیده دارم

من مسیحی هستم به رستاخیز عقیده دارم و این موضوع هیچ مشکلی برای من بوجود نمی آورد، کاملاً عکس آن صادق است!

بنظرم بسیاری از مسائل در جهان تغییر می کرد چنانچه کلیسا عاقبت تصمیم می گرفت تا تناسخ را تعلیم دهد. نظم الهی به سرعت استقرار می یافت. و شخصی که شکنجه می داد می دانست که خود نیز در حیاتی دوباره به نوبه خود شکنجه خواهد شد، و در به کارگیری چنین موازینی تأمل می کرد. همینطور آن کسانی که با دیگران جابرا نه رفتار می کنند، می دزدند و از ثروت ها سوء استفاده می نمایند، چنانچه بر این باور بودند که آنها نیز به نوبه خود مورد ظلم و دزدی واقع شده و به فلاکت کشانده می شوند، بدون شک چنین رفتاری را پیش نمی گرفتند.

اگر تمام این حقایق را کلیسا تعلیم می دادند، هرکس متوجه می شد که در هر رستاخیزی، زندگی آینده خود را آماده می سازد.

در این صورت بود که قلب ها و تفکرات تغییر می کرد.

در وجود ما امکانات بالقوه فراوانی نهفته است که در تنها یک زندگانی نمی تواند تحقق یابد: آنچه که در این دنیا قادر به انجامش نمی باشد در زندگانی بعدی انجام خواهیم داد.

همینطور نیز، برای ما رسیدن به کمال در تنها یک زندگانی میسر نمی باشد، اما با زندگانی مجدد، انسان می تواند متحول شود و پی به اشتباهات خویش ببرد و از ناکامی های خویش عبرت بگیرد.

عقیده به تناسخ در نظر من هیچ مغایرتی با ایمان مسیحی ندارد: بعکس برایم دلیلی مضاعف است که ایمان آورده و بتوانم امید داشته باشم.

تذکره:

عقایدی که در این نامه آمده در طول صفحات این مجلد بازنگری و مورد بحث واقع خواهد شد.

آیا این یادی است از تسلسل زندگانی های گذشته ؟

برخی بر این تصوراند که چنانچه موزارت Mozart در سنین پنج سالگی قادر بود قطعات موسیقی بسیار پیچیده ای را به رشته تحریر درآورد، به این خاطر است که در زندگانی های گذشته خویش طرح اولیه آن را پی ریزی کرده بود. و را هبان لامائی کشور تبت نیز رهبر خویش دالای لاما را از میان کودکانی انتخاب می کنند که بتوانند از امتحان بازشناخت اشیاء، مکان ها و خاطراتی که وابسته به دالائی لامای متوفی بوده، برآیند و اینگونه مشخص شود روح او در کدام یک تناسخ یافته است.

این عوامل و بسیاری دیگر در پیرامون خاطراتی که «قبلا» دیده شده» یا «آزموده شد» آیا نشانگر وجود گردونه موالیدی نمی باشد که سبب عزیمت روح ها از جسمی به جسم دیگر می گردد؟ تاکنون نتوانسته ایم هیچ دلیل نهائی مؤثری چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ علمی در این باره بیاوریم حتی اگر در صداقت افرادی که گواهی داده اند تردیدی نباشد. به طور مثال یان استیونسون^(۱) IAN STEVENSON روانشناس اخیراً " بر دو هزار نفر که با دقت انتخاب شده اند بررسی نموده است. در نهایت میان آنها تنها بیست تن که معتقد به «وجود زندگانی گذشته» بودند را معتبر شمرده. و کلیه تحقیقات پیرامون این موضوع اغلب مایوس کننده است.

عقیده ای بسیار کهن

METEMPSYCOSE یا انتقال روح از جسدی به جسد دیگر، مکتبی است که طبق آن روح یک شخص زنده می تواند پس از مرگ به درون موجودی دیگر انتقال یابد. این عقیده که در کشور هند شکل گرفته بنظر می رسد از طریق مصر و یونان به شرق راه یافته باشد. مصریان قدیم بر این تصور بودند که در آخر حیات انسانی شان می توانند در جسم حیوانات مختلف ساکن شوند و بصورت مار یا پرنده و یا حتی به گیاهان بدل شوند.

در نزد یونانیان:

از قرن ۶ پیش از عیسی مسیح نزد یونانیان باورهای مشابهی یافت می شود بخصوص در فلسفه ارفیزم و بنظر می رسد فیثاغورث بخوبی الامات مختلف هندو را از طریق ایران و آسیای سغیر که خود اهل آنجا بوده پذیرفته است. برای او تمام انسان ها تابع زندگی های متسلسل می باشند و برای آنها گریز از این تولدها ممکن نمی باشد. حتی خدایان نیز در این مورد توانی ندارند جز آنکه نزد برخی اشخاص منتخب میان زنجیره زندگی های آنان آگاهی بدهند.

روح انسان، جسمش به عنوان عقوبت برخی خطاها پیوسته است، و این جسم برای او مانند گوری می باشد. مکتب آمپدوکل EMPEDOCLE (۳۳۵-۴۹۰) مکتب پیروان فیثاغورث ملحق می باشد. در مورد افلاطون (۳۴۸-۴۲۸) که احتمالاً از مکتب ارفیزم که سنتی باستانی است عاریه گرفته شده که طبق آن ارواح پس از مرگ بر روی زمین باز می گردند.

«بیست مورد مدعی تناسخ»

1) IAN STEVENSON= CHARLOTTE VILLE USA 1979

شارلوت ویل آمریکا ۱۹۷۹

افلاطون:

نزد افلاطون جان فنا ناپذیر است، تعداد جان ثابت و غیر قابل تغییر است: آنها از پیش وجود داشته اند. همچنین جان زندگان تنها از سوی مردگان است که می تواند بازآید. افلاطون همچنین به ما می گوید که فرا گرفتن جز به یاد آوردن نیست. وانگهی، خاطرات ما از کجا قادرند نشأت بگیرند، آیا از زندگی های گذشته است؟ افلاطون به امکان هیبوت یا سقوط جان اعتقاد دارد. پس از مرگ است که جان پاداش یا مجازات نهایی را دریافت می کند. زیرا بهای هر چیزی باید پرداخت شود.

به علاوه، سعادت مستلزم این است که هرکس در مقام خود باقی بماند و وظیفه ای که به او محول شده به پایان برساند. اگر بلافاصله بین دو زندگی برای جان، جسمی را که مناسب اوست عرضه نشود، جان به هادس می رود. فاصله بین دو تناسخ ممکن شاید هزارسال باشد. سرنوشت مرد فرزانه نیز تنها پس از سه هزارسال آزمایش به صورت قطعی مشخص می شود. ولی لازم است که در طول این مدت، لااقل سه بار متوالی زندگی برجسته ای را گذرانده باشد. از نظر افلاطون جسم نوعی زندان است که انسان را از پیوستن به نور و حقیقت باز می دارد. انسان نمی تواند خدا را ببیند مگر اینکه با ریاضتی شدید که چه اخلاقی است و چه فکری با غرایز پست خود به مبارزه برخیزد. این ریاضت به او توان خالص شدن را می دهد. وقتی که این خلوص به دست آمد و کامل شد، چرخه تناسخ های متوالی می تواند پایان یابد و جان که از همه آلودگی های جسمانی رها شده می تواند به هستی الهی پیوسته و سعادت بدون خدشه و قطعی را بیابد. عقاید افلاطون با تغییری جزئی به طرزی عمیق مکتب فلوتین فیلسوف یونانی قرن دوم میلادی (۲۷۰-۲۰۵) را تحت تأثیر قرار همچنان که در ایمان مسیحی را که در حال شکل گیری است.

دوران مسیحیت اولیه:

رومی ها مورث تناسخ اند که باسوطه شاعران مختلف لاتینی به آزان رسیده است چون انیوس ENNIUS (۱۶۹-۲۳۹ ق.م) ویرژیل (۱۹-۷۰ پ.م) هوراس (۸-۶۵ پ.م) اوید (۱۸-۴۳ پ.م) این جریان فکری که از فلسفه یونانی تولد یافته چنان متضاد با آموزه های ایمانی مسیحیت بوده که پدران کلیسا به شدت با آن به مخالفت برخاسته اند.

مینوسیوس فلیکس که از مدافعین لاتین ایمان مسیحی در ابتدای قرن سوم است می نویسد: «فیثاغورث و افلاطون می خواهند که پس از اضمحلال جسم، تنها جان جاویدانه باقی بماند و به دفعات در جسم های جدیدی جای بگیرد. آنها به این عقیده صورت تغییر یافته ای از حقیقت را می افزایند که جان انسان ها در جسم حیوانات اهلی جای می گیرد: چون پرندگان و بهایم.

این نظریه به راستی که سزاوار تفکر یک فیلسوف نمی باشد (۶۰۹ تا ۳۴ Octavius اوکتاویوس). ترتولیان در همان زمان با عصبانیت اذعان می دارد: «پس بنا به گفته شما باید همواره بمیریم و دوباره زاده شویم!» (۱۳-۴۸/۱۰ مدافعه APOLOGETIQUE).

در مورد اوریزن او مدت های مدیدی به نشان دادن تضاد عمیق میان رستاخیز ایمان مسیحی و بازگشت ابدی رواقیون می پردازد که برای آنان در هر دوره از زندگی، ما همان زندگی زمینی را تکرار می کنیم. مدت های مدیدی برای دریافت این مطلب که آیا اوریزن که درباره جان سخن می گوید مباحثه کرده ایم: «آزمون های پی در پی ای که با آموزه ایمان مسیحی در مورد رستاخیز اجسام می پردازد آیا تناسخ را نیز پذیرفته است؟» به نظر عده ای او در هیچ جا تناسخ را تعلیم نداده است، هرچند وجود جان را از پیش در بدن می پذیرد. تعالیم او آزمودنی است برای آشتی پذیری عقاید راسخ ایمان مسیحی با فلسفه افلاطون است، این عقیده هرگز یک جریان فکری سنتی را میان متفکران مسیحی قرون اولیه ارائه نداده است.

اقدامات دیگری برای آشتی دادن ایمان مسیحی و رمزهای باورهای ادیان دوران عتیق یونان و روم انجام شده است. در برخی از این آموزه ها که توسط سنت کلیسائی نفی شده اعتقادی کم و بیش تأیید شده ای به تناسخ یافت می شود.

محکومیت ها:

تقابل مسیحیت و فلسفه یونانی طولانی مدت ادامه یافت. این تقابل گاه چنان توأم با سرسختی بوده که کلیسا و ادار به نشان دادن واکنش شدیدی در برابر آنچه که به عنوان اختلافات اساسی با آموزه های ایمان مسیحی تلقی می کرده برآمده است. در مورد تناسخ نیز اینچنین بوده است. در سال ۵۴۳ شورای اسقفان قسطنطنیه این آموزه را که بر طبق آن جان انسان ها از پیش وجود داشته را محکوم می کند. ۲۰ سال بعد شورای اسقفان براژ **BRAGE** نیز به نوبه خود عقیده افرادی را که می پنداشتند «جان انسانی در منازل آسمانی گناه کرده و به این دلیل در اجسام انسانی سقوط می کند» را محکوم می کند. اگر در سال ۱۲۴۷ دومین شورای اسقفان شهر لیون تأیید می کند که جان بلافاصله در آسمان مورد مشایعت قرار می گیرد و به این دلیل است که در این دوره عقاید مربوط به تناسخ هنوز میان عده ای مورد وثوق بوده است.

تناسخ در اسلام شیعه:

۱- ابدال = (بدل یا بدیل) - عده ای معلوم از صلحا و خاصان خدا که گویند هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد و جهان بدیشان برپاست و آنگاه که یکی از آنان بمیرد خدای تعالی دیگری را به جای او برانگیزد تا آن شمار که به قولی هفت و به قولی هفتاد است همواره کامل ماند.

آنان در سایر بقاع ارض باشند و آنان که ابدال را هفت تن شمارند گویند دو قطب و یک فرد نیز با این هفت است و هر اقلیم از اقلیم سبعة به یکی از آن هفت قائل است و هر یک بدل پیغامبری از پیغامبران باشند.

- اولی بدل خلیل حافظ اقلیم اول
- دوم بدل موسی نگاهبان اقلیم دوم
- سوم بدل هارون پاسبان اقلیم سوم
- چهارم بدل ادریس نگاهدار اقلیم چهارم
- پنجم بدل یوسف بن یعقوب و حارس اقلیم پنجم
- ششم بدل عیسی ابن مریم حامی اقلیم ششم
- هفتم بدل آدم ابوالبشر و موکل اقلیم هفتم

مهدویت:

طبق معتقدات مذهب شیعه امامی آمده در آخر الزمان مهدی از آل محمد ظهور خواهد کرد. بر همین اساس در طول تاریخ اسلام کسان بسیاری ادعای مهدویت کرده و خود را امام منتظر دانسته اند. از نخستین کسان محمد حنیفه پسر علی بود.

مختار بن ابی عبیده ثقفی بنام او قیام کرد و از قاتلان حسین (ع) انتقام گرفت.

زید بن علی بن حسین (ع) علیه امویان خروج کرد و پیروان او وی را مهدی خواندند (فرقه زیدیه).

در ایران نیز از جمله کسانی که دعوی مهدویت کردند، سید علی محمد شیرازی است که پیروان او به نام بابیه معروف اند.

فرقه نصیریہ (انصاریہ، علویہ):

که منسوب به ابن نصیر بوده و در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (۵ قمری) از شیعه امامیه منشعب شده اند.

تعالیم نصیریہ عبارت است از التقاط عناصر شیعه و مسیحیت و معتقد است مردم زمان پیش از اسلام، به عقیده ایشان خدای احدی است مرکب از سه لایته جزئی به اسامی «معنی و اسم و باب»، این تثلیث به نوبت در وجود انبیاء مجسم و متجلی گشته. و آخرین تجسم با پایه گذاری اسلام مصادف شد: و آن احد سه گانه لایته جزئی در وجود علی (ع) محمد (ص) سلمان پارسی تجسم یافت. بدین سبب تثلیث مزبور با ترکیب حروف «عمس» معرفی می شود (که ع.م.س. حروف اول اسامی ایشان است). نصیریہ تناسخ را قبول دارند.

از قرن شانزدهم تا به امروز:

عقیده به تناسخ همچونین در نزد راهبان دروئید DRUIDE در زمان گل ها در افسانه های اهالی سرزمین های شمالی اروپا مشاهده می شود که در دوران رنسانس دوباره مورد توجه قرار می گیرد. در واقع به این ترتیب است که به صورت عمده بازگشت ادبیات و فلسفه عهد کهن یونانی - رومی را باز می یابیم.

جروم کاردین Jerome CARDIN اهل شهر پاوی PAVIE (۱۵۷۶-۱۵۰۱) و جیوردانو GIORDANO BRUNO (۱۶۰۰-۱۵۴۸) سعی در دوباره احیا کردن تفکر فیثاغورث نموده اند. همچنین VAN HELMONT (۱۶۴۴-۱۵۷۷) به دفاع از نظریه «ازپیش وجود داشتن جان ها را با تأثیر بر روی منادشناسی LEIBNIZ یبنینز می پردازد. در قرن ۱۸ فیلسوفی سوئسی به نام شارل بو CHARLES BONNET (۱۷۹۳-۱۷۲۰) نظریه ای از تناسخ را ترویج می دهد که آن را «پیدایش دوباره» PALINGENESIE می نامد: که در آن هر فرد در خود نطفه هائی را حمل می کند که به او اجازه می دهد تا پس از مرگ دوباره متولد شود. نویسنده اهل لیون پیربلانش PIERRE BLANCHET (۱۸۴۷-۱۷۷۶) است که می کوشد این آموزه را با عقاید راستین مسیحیت آشتی دهد.

عکس ص ۶ مصر: خدای سوسک طلائی KHEPRI ماد تولد یک مرده را در قایقش می آورد.

عکس ص ۷ چینی که توسط ه. رمس (ادریس) به سوی قایق کارن CARON هدایت شده است.

عکس ص ۷ راست: تصویری از جهنم دانته.

عقیده ای بسیار کهن:

به گفته آنها:

هرنود «قصری» ها اولین کسانی بودند که عقیده داشتند جان انسان نامیراست. جان بی درنگ از موجودی زنده که مرده در آن که متولد می شود انتقال می یابد. وقتی تمام عالم خاکی، آبی و آسمانی را طی کرد، بازگشته و به درون کالبد انسانی وارد می شود. این سفر دورانی، سه هزار سال طول می کشد» (تا ریخ ۲، ۲۳).

سقراط یقین دارم که ما بطور حتم بار دیگر زاده خواهیم شد و موجودات زنده زائیده موجودات مرده می باشند. در نظر افلاطون: «اشخاص شکم باره و همیشه مسست شاید به صورت الاغ هائی زاده شوند و افراد خشن و ستم گر بصورت گرگ و شاهین می آیند و آنهایی که کورکورانه از پیمان های جامعه پیروی می کنند به شکل زنبور و مورچه زاده خواهند شد».

ویرژیل: «زمان عاقبت تمامی این پلشتی ها را از این جانان زدود و آنان توانستند بار دیگر خلوص لاهوتی منشأ خود را که بی آلاشی جوهره آنهاست بازیابند. آنگاه خدا پس از هزارسال آنان را از کناره رود لیته LeTHE هدایت خواهد کرد تا به زندگی بازگردند و طبق خواسته خود در درون کالبدی نو قرار بگیرند» (انیدید ENEIDE).

فلوطين: «بطور جهانشمول این اعتقاد مورد وثوق بوده که روح مرتکب خطا می شود و باید به جبران آن پردازد و در هاویه مجازات شود و در کالبدی نو قرار بگیرد».

جلال الدین رومی شاعر افغان (۱۲۷۳-۱۲۱۲): «و از نمادی مردم نامی شدم و از نما مردم به حیوان سر زدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم».

تولستوی: «همانگونه که در زندگی حاضر خود هزاران خواب و خیال را تجربه می کنیم، این زندگی نیز یکی از میان هزاران خواب و خیال ماست».

گاندی: «با این امید زنده ام که بتوانم بشریت را برادرانه به آغوش بکشم، باشد که در این زندگانی محقق شود و یا حداقل در زندگی بعدی پیش آید».

حافظه توارثی و تسلسل موجودات:

عقیده به تناسخ در تعالیم مذهبی ادیان بزرگ یکتاپرست چون: یهودیت، مسیحیت و اسلام وجود ندارد. در این ادیان، انسان تصویری از خدا بوده و سرنوشتش فردی است.

در کتاب خود فرانسوا ژاکوب FRANCOIS Jacob نویسد: «توارث همچون حافظه ماشین حساب عمل می کند»، او به نقل قولی از کتاب اشروپنگر Schrodinger به نام (زندگی چیست؟ انتشارات دانشگاه کمبریج سال ۱۹۷۶ صفحات ۲۲ و ۲۳) پرداخته و می گوید:

«بافت کروموزومی با اعداد رمزی کوچکی شماره گذاری شده است که تمام تحولات یک ساختار زنده از گسترش تا عملکردش را شامل می شود... ساختارهای کروموزومی دارای امکاناتی است که می تواند این برنامه را به اجرا درآورد».

چنین «حافظه توارثی» که در وضعیت توارثی موجودات نقش بسته است در نگاهداری نوعی استمرار ثابت در خصایص موجودات می انجامد، که نوعی هماهنگی میان فرد و اسلافش می باشد.

همچنین بعضی از پیروان عقیده تناسخ از این «حافظه توارثی» دلایلی را استنتاج نموده اند که به تقابل با تفکر انتقاد جویانه علمی می باشد. به این صورت است که نظریه خود را بر این عقیده ظاهراً علمی استوار نموده اند. باید خاطر نشان نمود که این استدلال خود موجب کنار گذاشتن عقیده به تناسخ را در حالت بی پروای خود که گذشتن جان یک انسان به درون گونه ای از حیوانات می باشد را رد می کند: در واقع هیچ گونه حافظه توارثی نمی تواند به طور مثال از انسانی به یک گاو منتقل شود یا بعکس، زیرا برنامه های توارثی این دو گونه بسیار متفاوت از یکدیگرند. چنین انتقادات موجهی از این نوع تناسخ توسط ژول کارل Jules CARLES ارائه شده است: («تناسخ یافته؟») مجله صلیب ژوئیه ۱۹۸۴) که می گوید: «می توان گفت، روح و جسم متقابلاً برای یکدیگر ساخته شده اند بصورتیکه مکمل و سازنده یکدیگرند، کامپیوتری کاملاً مجهز آمده است با کوچکترین اشاره از سوی برنامه ریز خود عمل کند، اما چگونه جایی که درون کالبدی وارد شده که پیش از این دارای وجود فردی خویش بوده است می تواند در میان برنامه هایی که خود طرح نکرده است آرام و قرار گیرد؟» همین صحنه گذاشتن بر این اعتقاد است که «حافظه توارثی» را می توان چون پشت وانه تناسخ نامید».

به این ترتیب نظریه روح کاملاً مستقل از کالبد را که مستعد حلول در هر جسمی است کنار می گذاریم و به نظریه روح و جسمی که مناسب یکدیگر آفریده شده اند اما در دوران مختلفی از تاریخ بشریت هستی می یابند می پردازیم.

از آنجائی که به نوعی امریت را به شناخت علمی واگذاشته ایم، اکنون بنگریم که چه احتمالی را علم می تواند به تکرار موجودات مشابه قائل شود. ژول کارل با نقل قولی از زیست شناسان اذعان می دارد،

«که هیچ موجودی کاملاً» مشابه در این عالم وجود ندارد (جز مورد دو قلوهای واقعی یا آنانی که همزادسازی مصنوعی داشته اند).» در واقع، حتی در صورت تصور چنین چیزی، این همسان سازی در واقع کاملاً" به لحاظ آماری بعید به نظر می رسد چرا که برنامه های توارثی درون بدن انسان ها دارای تنوع فوق العاده است. این تنوع تکیه بر تغییرات بیشماری دارد که طی سال بیان دراز بر توارث هر دو والدین انباشته شده است.

در واقع خاطره توارثی نمی تواند خاطره اشخاص را به طور کامل حمل کند، اما تنها خاطره بهم پیوسته دو نیم برنامه همسان (که هماهنگ باشند را) که متفاوتند اما از سوی پدر و مادر منتقل شده اند را در بر دارد. از سوی والدین همسان این دو نیم برنامه ترکیباتی کاملاً" متنوع بوجود می آورند. یک محاسبه ساده نشان می دهد که تفاوت های توارثی ما هیچ گونه امکان تکرار را از فردی در چند نسل آینده را نمی دهد. از این رو همراه با ژول کارل می توانیم چنین استنتاج کنیم که: «ما موجوداتی کاملاً" یگانه هستیم و چنین نیز استنباط می کنیم که علم این موضوع را تأیید می کند».

(LUC PLATEAUX)

يك عقیده آسيائی
آئين هندو يا تسلسل مواليد

بنارس شهر مقدس:

در صبح روز عيد ميلاد در بنارس شهر مقدس هندوان. از افق خورشيد برفراز رود مقدس قرار می گيرد. زمزمه آوازاها بلند می شود: صدای انبوه ايماندارانی است که از حمام طهارت خارج می شوند و بی وقفه نيایش صبحگاهی را از سر می گيرند:

«باشد که نور پرستایش خدای خورشيد برانگيزاننده را ببينيم، تا او نيایش ما را توان دهد».

برآب، برگ درخت انجيري را که شعله کوچکی با خود حمل می کند قرار دادم، که هم اکنون چون نقاط روشن، سطح آب رود را ضربه می زند. نماد تسلسل لاینقطع تجديد حیات که از تناسخی به تناسخی ديگر برگستره رود زمان در جریان است. مرد مقدسی با جامه نارنجی رنگ برایم توضیح می دهد: «بستر رود گنگ پیوسته یگانه است، ولی آب پیوسته در تغییر و پیوسته نیز تجدد می شود. قطرات آب می آیند و می گذرند و ناپدید می شوند، اما لاینقطع قطرات دیگری از راه می رسند، در حالی که رود بصورت «رودخانه ای عظیم زندگی» جریان دارد. و قطرات به اقیانوس می پیوندند، بخار می شوند و در جو صعود کرده تا روزی که بار ديگر بصورت باران همراه باران های موسمی فرو بریزند تا آنکه بصورت برف بر کوه هیمالیا جایگاه خدایان فرو بیافتند. و بار ديگر به درون دره ها، سیلاب ها، رودها و رودخانه ها پیوندند. عالم، رودی است که در آن موجودات پیوسته متفاوت که از مکان های مختلفی می آیند تناسخ می یابند. همچون قطره آب که بالا و پایین می رود، ما نیز در سفریم، از یک هستی به هستی ديگر تا جائیکه خلوص یابیم، کامل شده و آگاه شویم. نظام تناسخ، نظام دارمه DHARMA مقدس است.

در حالیکه قایق به لغزیدن بر سطح آب ادامه می داد تعالیم خود را می شنیدم. و هم زمان با صداهاى نيایش، دود ناشی از سوزاندن اجساد به هوا بلند می شد. اجساد درون پارچه ای سفید پیچیده شده بودند و به کسانی تعلق داشتند که سعادت مرگ در کنار ساحل رود مقدس را یافته بودند، و با حالت عبادی برکنده های چوب صندل پس از دریافت آخرین غسل در آب رود، قرار می گرفتند. مرد مقدس زمزمه کرد: «آنان اکنون بطور قطع از مجازات دور تناسخ رهائی خواهند یافت».

کارما و تسلسل موالید:

در اوپانیشادها که کتاب مقدس کشور هند می باشد و در قلب مذهب هندو جای دارد، آمده است: «دور تناسخی وجود دارد که باید از آن رهایی یافت (قرن ۷-۸ پ.م) در واقع هر عملی مولد میوه خود است، چه خوب و چه بد که کارما نام دارد. تسلسل موالید و مرگ و تناسخ زمانی شکسته می شود که زنجیره علت و معلول شکسته شود. زندگی در فضا و زمان بی آغاز و بی پایان است. مگر آنکه راه رهایی را پیدا کرده باشیم. چنین زندگی بی پایانی در تکرار خود به باری فرسایشگر بدل می شود. زیرا دنیا یک بار برای همیشه آفریده شد. و پایانی نیز ندارد. در پایان هر چرخه به حالت بی شکلی درآمده تا دوباره خلق گردد. این «روزها و شب های برهمن هستند». انسان باید بی تأمل برای سفر آماده باشد- سامساره- و از جسمی به جسم دیگر رحمت کند، «همانند کرم حشره ای که از علمی به علمی دیگر حرکت می کند». در هر زندگی او بیش از زندگی قبل کارمای خوب و بد را درون خود ذخیره می کند تا در باره زندگی بعدی خود منتقل می نماید. این دور پایان زندگی، در زمانی بی پایان است، تا زمان سعادت رهایی فرارسد.

چنانکه رود به دریا می پیوندد

چون که روح حقیقت را کشف می کند چون رودی بدل می شود که به دریا می پیوندد و در آن لاینقطع غوطه ور می ماند، این تنویر و سعادت ازلی، مسیری از توهمات است. همان چیزی که ما را وادار به عقیده آوردن به واقعیت عالم و چیزها می نماید. چرا که در واقع تنها یک واقعیت هست که وجود «خدا» یا برهمن است. در اعتقاد کشور هند، عالم واقعی عالم بیرونی نیست بلکه عالم درونی است که روحانی می باشد: آنکه عالم جان و خداست. چون بر آن آگاه شوم، رهائی من در آن خواهد بود.

طرق رهائی:

طرقی که رهاسازی از توهم و اجبار به تناسخ را در برابر قرار می دهد: طریقه یوگاست که بیشتر از نرمشی برای آرامش است که اغلب در غرب به این تصور محدود شده است. آن راهی است به آسودگی، صلح و شادی درونی و خوشبختی و نور. اما نیل به آن مستلزم داشتن قاعده ای است برای زیستن: تحقق سه روشنی است که توسط گردونه هستی به من اعطا شده است. آن زمان است که می توانم باری که بر دوش می کشم را به زمین بگذارم. تعالیم کریشنا در کتاب گیتا، کتاب مقدس آئین هندوچین آمده (قرن اول - دوم ق.م). «بی هیچ تعلق خاطری بطور کامل و مستمر وظیفه مدنی خود را انجام بده، چرا که با تحقق آن و بدون وابستگی است که انسان براستی به عالم تعالی دست می یابد».

«چون انسانی که جامه کهنه خود را به دور می افکند و جامه ای نو به تن می کند، روح تن یافته و با دورافکندن جسد کهنه خود در جسم های دیگری سفر می کند که همگی نو می باشند» (باگاوات گیتا ۲.۲۲).

پرتوئی از حقیقت:

در آئین هندو انسان‌ها در تعمق راز الهی اند که آن را با ابداع پربار افسانه‌های بی‌پایان و تلاش‌های فلسفی عمیقی بیان می‌دارند، آن‌ها برای رهایی از اضطراب شرایط انسانی مآچه، به وسیله اشکال زندگی زاهدانه، یا تعمق بسیار ژرف و یا پناه جستن در خدا با محبت و یقین مبادرت جویند. کلیسا صمیمانه این طرق زندگی و کردار را احترام می‌گذارد، این قواعد و تعالیم هرچند بسیار با نقطه نظراتی که خود سعی در ارائه آن دارد، در عین حال نیز غالباً قادر است پرتوی از حقیقت را همراه داشته باشد، ذهن انسان را روشن می‌سازد. هرچند که باید پیوسته وجود عیسی را بشارت دهد که «خود راه راستی و حیات است» (یوحنا ۶: ۱۲) که در آن انسان‌ها می‌توانند نهال زندگی روحانی را بیابند که در آن، خدا همه چیز را با هم آشتی داده است».

اعتقادی آسیائی آئین بودائی و عطش نفس

دره گنگ حدود سال ۵۲۵ قبل از میلاد، شاهزاده ای هندو با نام شاکیامونی گوتاما تصمیم می‌گیرد همه چیز را ترک گفته تا راه حلی در برابر دردمندی فاجعه آمیز جهان شمول بیابد. او به کنار مرتاضان هندی رفته در طریقه آنان پاسخی می‌جوید، سپس راهبان برهمن و در مناسک آنها جستجو می‌کند. از آنجائی که پاسخی نمی‌یابد در زیر درخت انجیری می‌نشیند و تصمیم می‌گیرد تا زمانیکه به مفهوم زندگی و مرگ و دردمندی و رنج و قوف نیافته آنجا را ترک نکند. پس از هفت هفته وحی دریافت می‌کند و نام «بودا» که به مفهوم وحی یافته است را به خود می‌گیرد. پس شاگردان خویش را که ترک کرده بود باز یافته و نخستین موعظه خود را سارنات SARNATH نزدیک شهر بنارس BENARES در پارک غزل‌ها آغاز می‌کند.

عطش است که از تولدی به تولد دیگر رهنمون است

به دور استوپا STUPA بودان با جامه رنگی خود پیوسته در طواف بودند، بار دیگر به خواندن «چهار حقیقت متعال» که امروزه نیز زندگی صدها میلیون ایماندار را متأثر می‌سازد می‌پردازند:

«ای راهبان این است حقیقت پنجم آن دردمندی: تولد درد است، بیماری درد است، مرگ درد است، اتحاد با آنانی که متنفریم درد است، جدایی از آنانی که دوست می‌داریم درد است، ناتوانی نیل به خواسته‌ها درد است. ای راهبان، حقیقت پنجمان منشاء درد این است: عطشی است که از تولدی به تولد دیگر می‌انجامد.»

چگونه بتوان آنرا حذف نمود؟

چگونه می توان درد را حذف نمود؟ با حذف این «عطش» که اشتیاق سیری ناپذیری است که بی رحمانه چرخه تناسخ را به جریان می اندازد. چرا که در آئین بودائی همانطور که در آئین هندو اصل مسلم پیوسته یکی است. کلیه موجودات زنده از وجودی به وجود دیگر انتقال می یابند و بصورت انسان، خدا، حیوان تناسخ می یابند و یا مطابق اعمال زندگی گذشته خود دوباره تولد می یابند. در برابر شایستگی عمل، تولدی شایسته وجود دارد. و در برابر عملی ناشایست، تولدی پرتألم.

این «عطش» است- خواسته ای که به لذت پیوسته است- که انسان را به تولدی دوباره هدایت کرده تا بار دیگر طعم خوشی های فریبنده را بچشد. این عطش مولد «سه ریشه شرارت است» که عبارتند از: طمع؛ تنفر و خطا. از این سه ریشه اعمالی ناشی می شوند که خود مولد میوه هائی هستند، چون این میوه ها کاملاً رسیده شدند، برعامل خود به صورت مجازات یا تشویق می افتند. چنین پختگی طولانی است. از این رو باید تناسخ یافت تا مزد اعمال خود را دریافت نمود. سعادت خاموشی این عطش «نیروانه» است: سعادت ازلی آن شخصی است که وحی را دریافت کرده و در سکون خدشه ناپذیری زندگی می کند. در امان از هر رنج و ترسی است و در امان از هر تناسخی است به هنگام مرگ.

طریقه رهائی:

طریقه رهائی چیست؟ آن است که بودا تعلیم می دهد: «هدف راستین، نیت راستین، طریقه زندگی راستین و دقت پرشور راستین»... خاصه آنکه، که برداری اخلاقی که در آن از هر عمل پلیدی پرهیز می شود. کوششی در تعمق بر رای چیرگی در نادانی، و حذف نفسانیت و آرامش ذهن. سرانجام: رسیدن به سکونی کامل و پایان بخشیدن به تناسخ می باشد.

تناسخ:

در زمان هر تولد چه چیزی صورت می پذیرد؟ آیا این انسان است که تناسخ یافته؟ اینطور نیست، چرا که در آئین بودا انسان مجموعه است از عوامل مادی و معنوی، مانند برگ درختی است که ابتدا از جوانه های قرمز رنگی رشد کرده تا به تدریج به رنگ زرد برگ های خزان برسد، او تجدید توالی پیوسته ای از عوامل گذراست.

چون روح که او نیز نمی تواند تناسخ یابد. پس هیچ جریانی از یک زندگی بعدی ایجاد نمی شود. تنها اشتیاق، عطش حیات داشتن و بوجد آمدن و ادامه راه است که وجود دارد. و این نیروی بالقوه خواستن به ادامه زندگی است که پس از مرگ در جسم باقی می ماند و با صورتی دیگر در موجودی دیگر ظاهر می شود.

طریقه ای برای رهائی:

در آئین بودا، با توجه به اشکال متفاوت آن، ناتوانی مطلق این دنیای متغیر، امری شناخته شده است و طریقه ای را تعلیم می دهد که در آن انسان ها با قلبی متقی و پرامید می توانند به وضعیت رهائی کامل دست یابند، که اشراف متعال است که به سبب اعمال خویش و یا کمک آسمانی بدان نائل می آیند.

کلیسا پسران خود را با محبت و احتیاط، به گفتگو و همکاری با آنانی که پیرو مذاهب دیگری می باشند، و با شهادت دادن ایمان و زندگی طبق آئین عیسی ترقیب می نماید تا با درک از ارزش هویجانی، اخلاقی و اجتماعی - فرهنگی، آنان را در ارتقاء خویش یاری رسانند (شورای واتیکان دوم، کلیسا و مذاهب غیر مسیحی).

کاشته خویش را درو می کنیم

در زندگی دیگر عواقب اعمال خویش را به عهده خواهیم گرفت. و میوه آنرا خواهیم خورد. این عطش و توقع عدالت تحت کلیه اعتقادات به تناسخ وجود دارد.

تسلسل تناسخ عدالت را برقرار می سازد

باید به هر قیمتی خود را از این مخمسه و از این بار ناپاکی که آن را «شرارت» می نامیم، برهانم. تنها با یک زندگی برای چندین تزکیه ای کافی نخواهد بود. بنابراین در طول این زنجیره مهاجرت هست که رهائی به تدریج عملی می شود.

بسیاری از مردم مغرب زمین با این دیدگاه اشتراک مساعی دارند. برای گروه های عرفانی بسیاری چون گل سرخ صلیبی ROSE-CROIX مارتینیست ها تسلسل تناسخ عدالت را برقرار می سازد. چنانچه امروز زندگی راحتی را دارم، می دانم که بعهدت زندگی سختی بوده که در تولدی قبلی داشته ام. و بار دیگر به آن شقاوت دچار می شوم اگر رفتار ناشایستی داشته باشم.

طهارتی تدریجی:

برای پیروان مکتب تناسخ تنوع در تولد مترادف می‌زان درجه استحقاق می‌باشد. برخی چهارگونه سرنوشت را رقم می‌زنند که بنا به درجه اصلاحی است که فرد باید به آن سر بسپارد. آن عده شامل گروه نخست می‌شوند که از قوانین سرپیچی نموده‌اند. آنان باید بدهی سنگینی را بپردازند. چون تناسخ می‌یابند، به زمین باز می‌گردند و باید با تحمل رنج تاوان بپردازند و جبران کنند.

گروه دوم شامل افرادی است که بیشتر تحول یافته‌اند و کوشیده‌اند در خود برخی از صفات و فضایل را دارا باشند تا به رهائی برسند. تنها یک تناسخ برای پایان بخشیدن به این رهائی کفایت نمی‌کند. باید بار دیگر بر زمین بازآیند تا این وظیفه را به پایان برسانند. در گروه سوم افرادی جای دارند که در طول زندگی فضایل بسیاری را ظاهر ساخته‌اند، و دارای درک وسیعی‌تری می‌باشند و زمان بیشتری را به خوبی اختصاص داده‌اند. آنان دیگر تناسخ نخواهند یافت.

اما برخی از میان آنان هستند که بجای لذت بردن از این سعادت که به آنان تعلق یافته، نسبت به انسان‌ها حس هم‌دردی می‌کنند: پس به زمین باز می‌گردند تا به آنان کمک کنند، بی‌آنکه جسم مادی دیگری بیابند (آنان بددی ساتوه در آئین بودیزم خوانده می‌شوند).

ما را بنا به اعمالمان قضاوت خواهند کرد

باید که عدالتی موجود باشد: هر یک از ما بطور غریب ضعیفی آن را در خود احساس می‌کنیم و کتاب انجیل تماماً این خواسته قلب انسانی را منعکس می‌سازد.

این عدالت بر همه ما به گفته انجیل رد «ایام آخر» یا در «روز آخر»، جاری خواهد شد. و همه انسان‌ها باید که حساب پس بدهند (متی ۳۰-۱۴: ۲۵) و معیار این سنجش رفتار ما در برابر هم نوعانمان خواهد بود.

قاضی روز آخر (یوحنا ۳۰-۲۶: ۵) عیسی خواهد بود، این انسان عادل که با بی‌عدالتی قضاوت شد و به مرگ محکوم گردید. اما در واقع عیسی نیست که ما را قضاوت می‌کند بلکه منش اتخاذ شده ما در برابر او در طول زندگی است. چرا که عیسی از سوی خدا به زمین نیامده تا قضاوت کند بلکه خواسته نجات دهد (یوحنا ۱۷: ۳).

این قضاوت ایام آخر بیشتر از آنچه که حکم الهی باشد آشکار شدن راز عمیق قلب انسان‌هاست که در نور خیره‌کننده خدا تحقق می‌یابد. آن وقت است هر کس از آنچه که هست آگاهی می‌یابد: ضعیف، مسکین و گناهکار.

قضاوت خدا در جایی آغاز می‌شود که حاضر نیستیم. وان‌آبی را به برادرمان اعطا کنیم که نیازمند آن است یا به بیماران، دوستی و همدلی را که از ما انتظار دارند اعمال کنیم. و این قضاوت در زندگانی ما جاری می‌شود که نمی‌خواهیم ملکوت خداوند را بپذیریم و از آن بجا آوریم و زندگی خود را در ایمان دگرگون سازیم.

این قضاوت خداوند عادلانه خواهد بود چرا که خداوند مقدوس است، او ضعف‌های ما را در نظر دارد چرا که خدا بخشنده است. و این حکم قطعی است چرا که برای ایمان‌داران مسیحی که مورث تاریخ طولانی قوم اسرائیل می‌باشند، سرنوشت بشر تنها بر یک مسیر یگانه انجام می‌شود که شاید پریچ و خم باشد اما تسلسل و تکرار ناپذیر است.

هیچ کس قادر نیست از حکم خدا بگریزد و از آن برای قضاوت هر کس استفاده خواهد شد همانطور که به قضاوت دیگری پرداخته است. ما را مطابق اعمالمان قضاوت می‌کنند (۱ پطرس ۱: ۱۷) که مفهوم نهائی آن محبت است. چرا که خداوند محبت است. و لاینقطع محبت خود را به ما عرضه می‌دارد و نفی ما و یا اراده ما نسبت به محبت آوردن است که در امر ازلی بودن ما قضاوت می‌کند. قضاوت خدا در ایام آخر اغلب توسط انجیل و با حالت حزن و هیجان یادآوری شده. هنرمندان بیشماری تاکنون تصاویری که خود در عهد جدید و عتیق پرصلابت می‌باشند، ترسیم نموده‌اند. به صورتی که بسیار از ایمانداران مسیحی از اینکه روزی در برابر خدای جبار قرار خواهند گرفت که در

انتظار مرگ ماست تا بتواند حسابش را با ما تصفیه کند در واهمه اند. خدائی که توسط عیسی بشارت داده شده آن موج و د آزار دهنده و انتقام جو نیست. او پیوسته آماده پذیرفتن ماست هر قدر هم که گناهان و بی وفائی مان سنگین باشد. محبت و گذشت او بی حد و حصر است.

خدا منتظر «زمان مرگمان نیست» تا هریک از اعمالمان را پ رده برداری کند، مانند مأمور مالیاتی که اعلامیه مالیاتی را موشکافانه ب بررسی می کند. او خدای لثیمی نیست. او مرگ خطا کار را نخواهد به عکس منتظر رهائی اوست. او در ازلیت منتظر ماست، نه بصورتی خصمانه ای که می خواهد ما را محکوم سازد، بلکه به صورت دوستی است که در آستانه خانه خود منتظر دوستانش می باشد تا به داخل هدایت کند. و این به ما بستگی دارد که دعوت او را بپذیریم و یسارد نمائیم. خداوند آزادی ما را محترم می شمارد. و خانه او همیشه بر ما گشوده است.

«ستوده باد خداوند در همه خلایق خویش بخصوص در برادر عالی مقام خورشید که توسط اوست که نور صبحگاهان را می دهی. او جلال بسیاری دارد و زیباست و از توای متعال نهادی ارزانی می دارد» (فرانسوا سیزی قدیس کتاب غزل خلایق).

انسان وابسته کیهان

برای هفتصد میلیدون هندی زندگی - ادامه حیات به بازگشت بادهای موسمی وابسته است. هر سال این باد که حاصل ذخایر رطوبتی اقیانوس می باشد از جنوب غربی آمده و بصورت ستونی از آب بر این کشور فرو می ریزد. بازگشت منظم بادهای موسمی نظم عمیق هستی را متأثر می سازد. و انسان را به کیهان پیوند می دهد. چنانچه باران موسمی دیرتر بیاید به مفهوم اختلال در نظم جهان است: آنگاه بجای حاصل آوردن قوت و زندگی، قطعی و مرگ را همراه می آورد.

نظم جهانی

پیرو آئین هندو پیوسته وجود انسان را چون عالم صغیر می بیند (عالمی تصغیر شده) که با عالم کبیر در ارتباط می باشد (کل کیهان). دارمه DHARMA همان نظم جهانی است که همه چیز باید تحت اختیار آن قرار گیرد. قانون ازلی است که کلیه موج دیت انسانی را اداره می کند. زمانی که انسانی از قاعده تخطی می کند، کل نظم کیهانی است که به خطر می افتد. و چون باران موسمی به تأخیر بیافتد، امر نامتعرفی است: تجاویز است که به دارمه شده. از آنجاست که مناسک و قربانی هائی صورت می پذیرد تا جبران مافات شخصی را بنماید که می تواند نظم جهانی را برهم زند. چرا هر بی نظمی در نظام طبیعت صورت می پذیرد، نشانه خطای انسان است.

انسان و کیهان به یکدیگر پیوسته اند

برای پیروان عقیده تناسخ هر عمل شخصی می تواند تأثیر خوب یا بد باقی بگذارد که در کیهان به همانگونه در زندگی بشری تأثیر می گذارد. و این بازمانده بدی است، که «کارما» نامیده می شود که مسبب تولدی دوباره است. آن کس که به سبب اعمال خویش نظام کیهانی را مختل کرده در پائین ترین مرتبه موجودات تناسخ می یابد. و به عکس آن فردی که هماهنگ با نظم کیهانی عمل کرده و مناسک و قوائد را بجای آورده، در سطح خلوص نزدیک به تعادل مورد نظر میان انسان و کیهان زاده خواهد شد.

این چشم انداز بسیاری از متخصصین محیط زیست غربی را مجذوب خود نموده که بی درنگ با این تفکر مطابقت پیدا می کنند. آنها احساس می کنند، می دانند و می گویند: که اعمال بدماست که بر طبیعت تأثیر می گذارد. تاوان نابودی محیط زیست و ایجاد «زباله های اتمی» آلوده سازی هوا و آب را باید بازپرداخت...

تناسخ و محیط زیست

اگر طبیعت را دوست می دارید، و چنانچه به دریا و کوه می روید، بطور حتم احساس کرده اید که بخش بسیار ناچیزی از این عظمت می باشید: عظمتی که نیروی آن با ضربان فیض مان با حالتی که در عالم غوطه وریم و ریشه های ما بر زمین گسترده است می تپد شاعر هندی می سراید:

همان جریان رود است

صبح و شب در رگ های من

که عالم را طی می کند

و جای تعجبی نیست که برای اغلب انسان های هم عصر ما تناسخ چون تنها آموزه ای باشد که انسان را در جایگاه واقعی خود در تسلسل این عظمت هستی قرار می دهد.

تناسخ و مذاهب سری:

برای پیروان مذاهب سری که اعتقاد به دست یابی به شناخت های پنهانی دارند، قانون تناسخ در کتاب بزرگ طبیعت زنده نگاشته شده است. اینگونه «کابالا» درخت زندگی را نمادی از کیهان می داند:

«کلیه موجودات جایگاهی بر درخت زندگی دارند، در ادوار مختلف سال، برگ ها، گل ها و میوه ها از درخت پائین می افتند. و پس از اضمحلال به کودی بدل شده که توسط ریشه های درخت جذب می شود. همین ارتباط میان موجودات نیز وجود دارد. چون انسانی می میرد بار دیگر توسط درخت کیهانی جذب می شود اما اندکی بعد بصورت دیگری ظاهر می شود: چون شاخه و برگ و گل.

سنت مسیحی

اعتقاد به تناسخ، ما را به سنت مسیحی خودمان که گناه کمی فراموش شده است باز می‌گرداند: ایمان و امید «آسمان‌ها جدید» و «زمین جدید» که پولس رسول و یوحنا در مکاشفه از آن سخن می‌گویند. کتاب مقدس به ما می‌گوید: «در ابتدا، خدا آسمان و زمین را آفرید.» این جهان نیز دعوت الهی خود را دارد. این ارتباط زنده ای که به این شدت رابطه انسان را با جهان متحد و وابسته کرده، بامرگ پایان نمی‌گیرد. این ارتباط در زمان آخر نیز مانند انسان تبدیل می‌شود، برای این که «میهن جلال» شود. این محیط زیست، تجدید شده و دوباره خلق شده، در رستاخیز ما شرکت خواهد کرد. او در سعادت ما آمیخته خواهد شد. «آسمان زمین و هر آنچه را که شامل هستند» صمیمانه در شادی ما شریک خواهند بود.

خدا ما را يك بار برای همیشه نجات می دهد:

توالی تولدهای دوباره انسان او را به تدریج آزاد کرده و نجات می دهد. هر تناسخ مرحله ای از این آزاد شدن است. این آزاد شدن می تواند مدت طولانی حتی تا بی نهایت به درازا بکشد. زیرا امکان دارد پس رفت ها نیز اتفاق بیفتند. عقیده های این چنینی براساس اعتقادات متعددی به تناسخ مشاهده می کنیم. اما مسیحیان درباره نجات انسان و آزاد شدن او ایمان دیگری دارد.

برای مسیحیان، انسان به وسیله تناسخ های متوالی نجات پیدا نمی کند به وسیله نجات، جسم و روح، که عیسی او را شایسته آن کرده است. این نجات یک نجات شخصی است زیرا زندگی هر انسانی یک تجربه تاریخی محبت است بین خدا و یک شخص منحصر به فرد و غیرقابل جایگزین است. این نجات، توالی تناسخ ها را در جسم های مختلف حذف می کند زیرا این یک نجات مطلق است: انسان که فرزند پسرخدا است محکوم به سرگردانی در فضاهاى بین ستارگان یا تناسخ کره ای به کره دیگر نیست. او به اتحاد قطعی با خدا، خالق و نهایتش، دعوت شده است. خدایی که انسان را نجات می دهد نخستین قدم ها را به سویش بر می دارد او یک خدای محبت دوست انسان و نه یک دشمن است. یک خدای شخصی است و نه یک قدرت غیرشخصی. این بعد شخصی نجات نتیجه مسلم انجیل و مسیحیت است.

در غرب، زندگی را به عنوان آزاد شدن در نظر می گیرند، ولی آزاد شدن مورد انتظار و آرزوی به آن کاملاً "یک جریان تاریخی نیست. بلکه این ره شدن تا اندازه ای عبارت است از خارج شدن از مسیر تاریخ می باشد. برعکس خدای نجات دهندة ای که کتاب مقدس از آن صحبت می کند، در تاریخ بشری وارد می شود.

کتاب پیدایش، نخستین کتاب عهد عتیق، تحت یک قالب مرسوم، توضیح می دهد که زمان، روزی با خلقت شروع شد. کتاب مکاشفه آخرین کتاب عهد جدید نیز تأیید می کند که این زمان و این تاریخ بشری با بازگشت مسیح در زمان آخر پایان خواهد گرفت.

بین این، رو اتفاق تاریخ نجات یا تاریخ بین خدا و انسان اتفاق می افتد. این تاریخ، تاریخ یک قوم است. این تاریخ هم چنین تاریخ خود ماست، از زمان تولدمان تا مرگمان، بدون بازگشت به عقب، بلکه کاملاً "متماایل به سوی" چیزهایی را که چشمتان ندید، گوشه نشینید و به خاطر انسانی خطور نکرد یعنی آنچه خدا برای دوست داران خود مهیا کرده است» (۱. قرن ۹: ۲).

آیا عیسی تناسخ را باور داشت؟

بعضی معتقدند که عیسی به تناسخ اعتقاد داشت و با تکیه بر این تأیید، متونی از انجیل را که برای کلیسا جای هیچ گونه ابهامی را در بر ندارد به یاری می طلبند. به عنوان مثال: متی ۱۴: ۱۱ «او (یحیی تعمید دهنده) اگر می خواهد بداند به من ایمان آورید همان است الیاس که باید بیاید» این سخنان عیسی چه مفهومی دارد؟ یحیی تعمید دهنده که نبی ای به اعلا درجه است، او که راه را برای خداوند مهیا می کند. او همان دعوت الهی الیاس را داشت که همانان شناساندن مشیت خدا به مردم است، ولی او خود الیاس که به روی زمین برگشته است نمی باشد. یوحنا ۳: ۳ «اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید». در اینجا سخن در مورد تناسخ نیست بلکه این تولد دوباره که عیسی به آن اشاره می کند تغییر عقیده و وارد شدن از راه تعمید به دنیای جدیدی است که او آن را اعلام می دارد.

يك نجات واحد به همه پیشنهاد شده است:

موهبت ها و استعدادهاي اشخاص از ابتدای زندگي يكسان نيستند. به عده ای بهتر از ديگران سلامت، هوش و استعداد و تحصيلات و غيره عطا شده است. هيچ كس نمی تواند خلاف آن را بگويد. ولی اگر مدافعان تناسخ فكر می کنند که نوعی سرنوشت تولد يا تولد دوباره را تحت تأثير قرار می دهد مسيحيت تأييد می کند که تمامی انسان ها در برابر خدا برابرند و همه به وسيله مسيح نجات يافته اند.

خدا همه انسان ها را دوست دارد. حتی بزرگ ترين گناهكاران نیز امكان ان وارد شدن به ملكوت را دارند. زیرا همه واره دگرگونی زندگي هميشه امكان پذير است. چنان که عيسى گفت بايد خود را مهيا كنيم که در ملكوت نخستين محل به افراذی داده شده که منتظر آن نمی بوديم، به اين دليل است که هر کدام از تا آزاد است که موهبت دريافته را رشد داده که اين موهبت ها به ثمر بنشينند. هيچ سرنوشت و تقديری به طور جبران ناپذیری بر انسان ها سنگینی نمی کند: هرچقدر فقير و بی بهره باشد خدا او را در موهبت های خود سهيم می کند و به او همان امکاناتی را می دهد که به ديگران داده است. در آسمان مسکن های متعددی وجود دارد. هرکس در آنجا جایگاه خود را پيدا خواهد کرد. بدون شك، قدیسین در «جاهای بهتر» از ديگران قرار خواهند گرفت ولی هرکس در حد خود اجابت خواهد شد. هرکس جایگاه خود را در ضيافت عظمی ابدی خواهد داشت، همان طور که در انجيل آمده است هر شرکت کننده در اين جشن کاملاً "خوشبخت خواهد بود: زیرا «كل در كل می باشد» (ا. قرن ۱۵: ۲۸) بر سر ميز خداوند، هرکس شراب تازه خواهد نوشيد و تمامی ليوان ها چون در عروسی قانا پر خواهند بود.

عطر عارفان شرقی: (داخل کادر ص ۱۹)

لااقل کارهای دشوار وحشتناک و گمنام انسان اولیه، و زیبایی طولانی مصری و انتظار پرنگران اسرئیل و عطر تبخیر شده عارفان مشرق زمین و حکمت هزار بار لطیف شده يونانیان لازم بود تا روش شاخه Jesse ریت این گل شکوفا شود. تمام این تدارکات از نظر کیهانی و زیست شناسی لازم بوده اند برای اینکه عیسی بر روی صحنه بشری قدم بگذارد. و تمام این اعمال بوسیله بیداری فعال و سازنده روحش به حرکت درآمد که بدل به، روحی شد که بعنوان یک روح بشری برای به حرکت درآوردن کیهان انتخاب شده است.

هنگامی که عیسی در بازوان مریم ظاهر شد، او آمده بود تا جهان را به قیام وا دارد.

جسم و روح:

بعضی از گونه های ایمان به تناسخ، نوعی تحقیر برای جسم و شرایط جسمانی انسان را آشکار می کند. گویی بدن انسان یک زندان است که او را از شکوفایی کامل باز می دارد و شرایط جسمانی انسان نوعی زوال است.

بدین ترتیب، به ویژه از دیدگاه هندوئیسم، تناسخ، به صورت نوعی توبه و استغفار، تنبیه به نظر می رسد و از دیدگاه افلاطون تمام تلاش های حکیم باید در جهت رها شدن او از تسلط جسم باشد. در طول قرن ها تفکر مسیحی توسط این نگاه منفی به جسم بسیار تحت تأثیر قرار گرفته است. در حال حاضر تصویری بیشتر سنتی پیدا شده است.

برای مسیحیان در واقع هم چنان که برای یهودیان که مسیحیان وارثان روحانی آنها هستند. انسان واحد است. او «جسمانی» است، کلامه «جسم» در اینجا به معنای انسان به طور کامل است، شخص، موجود زنده و نه جسمی که تقابل با روح باشد. کتاب مقدس در یک روایت مصر و آن را برای ما بیان می کند: این خداست که در ابتدای عالم، انسان را این چنین آفرید. در واقع، «نفسی» که خدا به انسان منتقل کرد و جسم انسان را از خاک رس خمیر کرده، این زندگی می باشد و نه روح. این نفس، است که از انسان یک موجود خلق شده به «تصویر خدا» می سازد. همین نفس است که به انسان اجازه ورود و ارتباط با خدا را می دهد، خدایی که روح و زندگی است.

برای مسیحیان بدن انسان به سختی با سرزنش و شتم در ارتباط است. در واقع انسان بدون جسمش هیچ نیست. این جسم که ریشه در دنیا و کیهان دارد به او اجازه ارتباط برقرار کردن با دیگران، کار کردن، دوست داشتن و دعا کردن را می دهد. به همین دلیل است که تمامی رازهای هفتگانه کلیسا به سختی در حرکت ما به سوی خدا شرکت می کنند. رازهایی که جنبه مادی دارد و به ما از راه جسم داده می شود. هم چنین به همین دلیل است در هنگام مراسم تدفین مسیحی که احترام مخصوصی برای جسد او قایل می شوند. خدا برای این که برای نجات ما بیابد، در مسیح تن گرفت. مسیح در میان ما زندگی کرد. او جسمی مانند ما جسم داشت و این جسم که «املا» در اجرای مأموریت نجات او شرکت داشت. خدا این جسم مسیح که در جریان مصائبش به طور وحشیانه ای مضروب شد، را در روز عید گذر، رستاخیز داد. برای ما نیز این چنین خواهد بود. یک روز، ما نیز رستخیز خواهیم کرد و جسممان که همراه وفادار زندگی ما بود، در «جلال» ما در آسمان شرکت خواهد کرد. ما چنین است.

جسم و روح

انسان در کلیتش:

معنای جسم چیست؟ هید چکس آن را بیش از مسیح بیان درک نمی کنند که ایمانشان برپایه راز تن یابی پی ری زی شده است. مسلمانی "مثل بودائیسم و رواقیون، انجیل نیز تسلط بر احسانات را تعلیم می دهد باید بیاد آوریم ریاضت از یک کلمه یونانی مشتق شده که به معنای تعلیم ورزشی است: ولی ورزشکاری که جسمش را شکل می دهد و آن را به اطاعت عادت می دهد بدان معنی نیست که آن را حقیر بشمارد.

بوسیله آب تعمید و روغن مسح، بدن فرد مسیحی به معبد روح القدس بدل می شود. یعنی محل متبرکی که باید آن را دوست داشت و بدان احترام گذاشت. خطای دوگانه را می بینیم که روان را در برابر تمایلات جسم قرار می دهد و جسم را در برابر روح، کاملاً در اعتقاد مسیحیت بیگانه است... این روح نیست، انسان است که در تمامیت روحانی و جسمی اش در طبیعت الهی شرکت می جوید و به خدا شدن وعده داده شده است (خدانشناسی جسم، G.Matzneff).

ما با جسممان رستاخیز خواهیم کرد:

مسیح مرد و رستاخیز کرد: این شهادت، ایمان مسیحیان را از زمان رسولان بنا نهاد. این ایمان آن چنان برخلاف تفکر باستانی است که پولس رسول هنگامی که تلاش می کند این پیغام را به گوش یونانیان و رومیان برساند موفق نشد (اع ۱۷: ۳۲، ۲۶: ۳۴). با این وجود تقریباً ۲۵ سال پس از مرگ عیسی، پولس، رستاخیز تمام مردگان را به مانند رستاخیز خداوند با قدرت تمام تأیید می کند (۱- قرن ۱۵) در اینجا صحبت بر سر دوباره زنده شدن دوباره بخشیدن مانند ایلماز که پس از قیام کردن و خارج شدن از قبر سپس مرد. و نه تناسخی است که یک دوباره سازی جسممان از مولکول هایی پراکنده کیهانی باشد. بلکه یک حرکت پراز محبت و مهر از جانب خداست، که با قدرت تمام خویش با ما همان کاری را که در عیسی روز گذرانجام داده است صورت خواهد داد. این «رستاخیز جسم» رستاخیز شخص به طور کامل خواهد بود، «جسم و روح» برای استفاده از یک اصطلاحی که مدت های طولانی به کار گرفته شده و سوء تفاهم های بسیاری را موجب شده است. این یک رستاخیز قطعی خواهد بود و تنها یک بار انجام می شود. رستاخیزی که برای همیشه ورود ما را به زندگی ابدی با خدا رقم می زند.

اگر تناسخی در کار نباشد، رستاخیز جسم به چه طریقی صورت خواهد گرفت؟ چنان که پولس رسول برای صحبت در مورد آن از مقایسه زندگی گیاه که از بذر شروع کرده به خوشه گندم می رسد بهره می برد. جسم رستاخیز یافته دیگر به جسم فناپذیر همانند نخواهد بود، چنان که گیاه به بذر نمی تواند شباهت داشته باشد. جسم پر جلال مانند شکوفایی مطلق فناپذیر خواهد بود. صحبت از جسم ماست و نه از جسم دیگری. شخص در جسم نفسانی کاشته شود و در جسم روحانی برمی خیزد. دیگر مردن دوباره ای پس از تولدهای جدید وجود ندارد. زیرا مرگ قطعاً مغلوب خواهد شد. این راز رستاخیز، آموزه مرکزی مسیحیت، از نسلی به نسلی توسط کلیسا و مسیحیان دوباره تأیید خواهد شد.

ما با جسممان رستاخیز خواهیم کرد

مسیح مرد و رستاخیز کرد: این شهادت، ایمان مسیحیان را از زمان رسولان بنا نهاد. این ایمان برخلاف تفکر باستانی است که پولس رسول هند گامی که تلاش می کند این پیغام را به گوش یونانیان و رومیان برساند موفق نشد (اعمال ۱۷: ۳۲؛ ۲۶: ۳۴). با این وجود تقریباً ۲۵ سال پس از مرگ عیسی، پولس، رستاخیز تمام مردگان را به مانند رستاخیز خداوند با قدرت تأیید می کند (۱. قرن ۱۵). در اینجا صحبت بر سر دوباره زنده شدن دیگر مردن دوباره ای پس از تولدهای جدید وجود ندارد. زیرا مرگ قطعاً مغلوب خواهد شد. این راز رستاخیز، آموزه مرکزی مسیحیت، از نسلی به نسلی توسط کلیسا و مسیحیان دوباره شهادت داده خواهد شد.

انسان و کیهان در یک سرنوشت مشترک به یکدیگر متصل هستند. بنابراین شکل خلقت نیز در زمان آخر تبدیل خواهد شد.

پس آسمانهای جدید و زمینی جدید برای استقبال از بدنهای جدید اشخاص رستاخیز کرده وجود خواهد داشت. و زمانی که تاریخ زمین پایان خواهد گرفت، هیچ چیز از آنچه که توسط خدا آفریده شده فراموش، ویران یا توسط دنیای دیگری جایگزین نخواهد شد. همه چیز پاک، متبدل و احیا خواهد شد (مکاشفه ۲۱). این تبدیل کیهان پیش از این آغاز شده است و در این دنیای جدید، عیسی رستاخیز شده (آدم نوین) و مریم (حوای نوین) است. زیرا جسم مریم فساد را ندید. چون در احیای همه چیز است خلقت در انتظار است. «زیرا خلقت تصمیم بطلت شد... با این امید که از بندگی فساد رها شود... ولی اکنون از دردی هم چون درد زایمان می نالد» (روم ۸: ۱۹-۲۰). «سرنوشت» انسان منحصر به فرد و «قطعی» است. زندگی دومی در پی زندگی نخستین وجود ندارد و نه جسم دیگری برای جایگزینی جسم کنونی ما. رستاخیز یک تناسخ نمی باشد: رستاخیز یک زندگی جدید ابدی در خداوند است و در هویت شخصی ما.

خدای برای ما زمینی جدید مهیا می کند:

«زمان پایان و تکامل زمین و بشریت را نمی دانیم و هم چنین چگونگی احیا شدن گیتی را
دانیم. مسلماً صورت این دنیا از راه گناه زخمی شده است گدرا است. ولی ما می دانیم که خدا
برای ما یک مسکن جدید و زمین جدیدی فراهم می کند که در آنجا عدالت فرمانروایی می کند و
سعادت، تمامی اشتیاق به آرامش را که در قلب انسان می باشد ارضا کرده و از آنجا فراتر می رود، آن
وقت، مرگ مغلوب شده پسران خدا در عیسی رستاخیز خواهند کرد و آن که در ضعف و فناپذیری
کاشته شده است فناپذیری را خواهد نوشید. محبت و ثمره محبت خواهد ماند و تمامی این خلقت
که خدا برای انسان انجام داده است از بندگی پوچی نجات خواهد یافت».

شورای واتیکان ۲، کلیسا در دنیای امروزی شماره ۱-۳۹

يك بار و برای همیشه:

«ما به رستاخیز آینده تن ها، هنگامی که زمان ها کامل شوند ایمان داریم. البته نه به روش رواقیون
که بدون هیچ فایده ای چرخه هایی را در نظر می گیرند که در پایان آن ها همان هایی که از بین رفته اند
داوماً به دنیا می آیند. بلکه هنگامی که زمان ما کامل شود، ما یک بار و برای همیشه رستاخیز
کنیم. رستاخیز باید تمام انسان ها را و تنها انسان ها را با هم جمع کند به منظور داوری. (در برابر
یونانیان Tatien قرن دوم میلادی).

«ما نمی گوئیم که جسم فاسد شده به طبیعت اولیه اش برخواهد گشت، همان طور که بذر گندم
چنین نخواهد شد. ما معتقدیم که بذر گندم به سنبله گندم تبدیل می شود، هم چنین در جسم نیز یک
عنصری وجود دارد که تحت تأثیر فساد قرار نمی گیرد و از آن جسم فسادناپذیر پدیدار خواهد
شد (Origene).

يك بار و برای همیشه:

«ما به رستاخیز آینده تن‌ها هنگامی که زمان‌ها کامل می‌شوند ایمان داریم. البته نه به روش رواقیون که بدون هیچ فایده‌ای چرخه‌هایی را در نظر می‌گیرند که در پایان آن‌ها همان‌هایی که از بین رفته‌اند دائماً" به دنیا می‌آیند. بلکه هنگامی که زمان‌ها کامل شود، ما یک بار و برای همیشه رستاخیز می‌کنیم. رستاخیز باید تمام انسان و تنها انسان‌ها به منظور داوری جمع کند» (دردر برابر یونانیان Tatien قرن دوم میلادی).

«ما نمی‌گوییم که جسم فاسد شده به طبیعت اولیه‌اش برخواهد گشت، همان‌طور که بذر گندم چنین نخواهد کرد؟ ما معتقدیم که هم‌چنان که بذر گندم به سنبله گندم تبدیل می‌شود. هم‌چنین در جسم نیز یک عنصری وجود دارد که تحت تأثیر فساد قرار نمی‌گیرد و از آن جسم فساد ناپذیر پدیدار خواهد شد (Origene).

برای دیدن خدا باید پاک شد:

عارفان تمامی ادیان در این مورد اتفاق نظر دارند: برای دیدن باید پاک شد. برای پیوستن به او و سهیم شدن در زندگی او، باید از تنگنای گناه که قلب ما با آن سخت شده است خود را تصفیه کرد. هندوها این پاک شدن لازم را در تناسخ های متوالی مشاهده می کنند.

ایمان مسیحی زبان دیگری را به کار می بندد. عیسی با مرگ و رستاخیزش، ما را از گناه رها کند، و در صمیمیت با خدا وارد کرد. او قطعاً «قرض های ما» را پرداخت و تا آن هنگام که ما در اتحاد با او بمانیم ما در برابر چشمان خداوند «پاک» و «عادل» هستیم. ولی ما ضعیف باقی مانده. گاهی برای ما پیش می آید که از عیسی دور می شویم یا انجیلش را فراموش می کنیم و تسلیم خودپرستی، شرارت و دروغ می شویم... تمامی اینها در ما تصویر رخداد را تار کرده و ما را از او دور می کند. ما از هم اکنون می توانیم بر علیه بدی ای که در ما وجود دارد به جنگ بپردازیم: با دگرگون ساختن زندگی و رازهای کلیسا، پیشمانی از اشتباهاتمان و توبه. تمامی اینها عمل نجات را که در ما توسط عیسی مسیح انجام شده، احیا کرده و تقویت می کند. ولی ما انسان باقی می مانیم، ما شکننده و گناهکار هستیم و زندگی ما سراسر برای کامل شدن و ورود در زندگی خدا کافی نیست. تزکیه ای که در اینجا به انجام آن مبادرت شده به این ترتیب باید در عالم بعد از مرگ تکمیل شود. مسیحیان این علاج قطعی دفع سم را به صورت سنتی «برزخ» می نامند.

به محض این که این کلمه به زبان می آید، بلافاصله به یک تصویر معروف فکر می کنیم که از این زمان تزکیه محلی برای عذاب همراه با شعله های آتش و شکستجه می سازد. باری، برزخ نه محلی برای عذاب و نه نوعی زندان است که در آنجا سال های حبس را شمرده و بارش کنیم... موضوع عبارتست از کامل کردن همانندسازی ما به عیسی که مرد و رستاخیز کرد که توسط تعمید افتتاح می شود. پس اگر رنجی وجود دارد، رنج پیشمانی از این مطلب است که آن چندان که باید محبت کنیم محبت نکنده ایم، پیشمانی از این که چهره مسیح را در چهره برادرانمان نشناخته ایم. و اگر آتشی باشد آتش محبت است که ما را به سوی خدا سوق می دهد و سوزاندن آخرین پیوندهای خودپرستی است که ما را چون زندانی خود نگه داشته است. این تزکیه قطعی است و اتحاد کامل با خدا را در پیش دارد.

پدرو آئین هندو که اتحاد با خدا را جستجو می کند، نمی داند که چه مدت چرخ تناسخ ها خواهد چرخید پیش از آنکه تزکیه آنها کامل شود. بخصوص که از یک زندگی تا زندگی دیگر، او می تواند پسروی کرده و پیشرفتی نداشته باشد.

برای فرد مسیحی این تزکیه اساساً از زمان تعمید کسب شده است. تعمید در واقع او را در مرگ و رستاخیز عیسی غوطه ور می کند و از او فرد جدیدی می سازد، شایسته این که در زندگی خدا سهیم شود. این «تولد نوین» (یوحنا ۳: ۵) تزکیه اولیه و ریشه ای در تمام طول زندگی تعمید یافته او را دنبال می کند. و تولد نو در آن سوی مرگ و یک بار برای همیشه کامل می شود.

Nirvana: ملکوت خدا و نیروانا

نیروانا که هندوها آرزوی آن را دارند غیر شخصی است، نیروانا حل شدن در کل کیهان آن کسی است که چرخه تناسخ هایش را به پایان رسانده، این نوع نگرش دنیا عظمت غیر قابل انکاری دارد و بسیار با «ملکوت خدا» و «بهشت» مسیحیان تفاوت دارد. برای مسیحیان «سنت» نهایت است، تکامل نهایی «مژده عیسی» است که توسط عیسی اعلام شده. خوشی ملاقات، سعادت به هم رسیدن است. صمیمیتی که نهایتاً با خدایی که ما را دوست دارد قسمت شده، ملکوت محبت و مشارکت اشخاص که هریک هویت خود را حفظ می کند.

برای ابراز این صمیمیت، این اتحاد کلی و قطعی با خدا، عیسی از تصاویری سنتی در کتاب مقدس استفاده می کند: غذای عروسی، خانه ای که برای با هم بودن مناسب است، کتاب مکاشفه همین لحن را بکار می برد: «دنیای جدید» که قطعاً در روز آخر افتتاح خواهد شد «خیمه خدا با آدمیان» خواهد بود، دنیایی که در آن «ماتم و ناله و درد» نخواهد بود (مکا ۳: ۲۱-۴) و در آنجا مجاورت خدا و انسان همانند مجاورت دو دوست خوشحال از یافتن یکدیگر و غذا خوردن در کنار یکدیگر بر سر یک میز است (مکا ۳: ۲۰) عیسی گفته است: این دنیای جدید که قطعاً در روز آخر افتتاح خواهد شد از این دنیا آغاز شده است: «اگر کسی مرا محبت نماید کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده نزد وی مسکن خواهیم گرفت» (یو ۱۴: ۲۳).

- ۲- دیپتیک- صفحات دولای کاغذی است که ایمانداران بر روی آنها نام اشخاص زنده و مرده ای را که می خواهند کلیسا دربارہ آنها دعا کند می نویسند.
- ۳- زاهدان اشخاصی هستند که زهد را پیشه خود می سازند بدین معنا که روح و جسم خود را تسلیم نظمی سخت می نمایند تا خود را به طور مطلق به دست خدا بسپارند.
- ۴- رجوع کنید به تصویر ص ۴۰۹، یعنی طرز قرار گرفتن نان مقدس بر روی بشقاب نقره ای.

اما جهنم؟

جهنم نفی خداست به خاطر تکبر اراده مصمم و مصر برای باقی جدا ماندن همیشگی از اوست.

جهنم برای زمان آخر کنار گذاشته نشده است. جهنم هم اکنون وجود دارد: وقتی که ما از گشودن درهایمان به روی دیگران امتناع می‌ورزیم وقتی که ما شکاف‌های غیرقابل‌گذر بین انسان‌ها را حفر می‌کنیم در دنیایی که انسانیت مفهوم خود را از دست داده و در دنیایی ما نفرت، خشونت، شکنجه، خودنمایی می‌کند.

انتخاب جهنم، کنار گذاشته شدن محبتی است که خدا به همه پیشنهاد کرده است. یعنی در خارج و در ظلمت ماندن، در حالی که نور در درون خانه‌هایی که مهمانان جشن گرفته‌اند می‌درخشد. یعنی گریه کردن و غضبناک دیدن‌ها را به هم فشردن (مت ۲۵: ۱-۱۲). به این دلیل که می‌دانیم که در خطا هستیم و از قبول آن سر باز می‌زنیم. در قسمت‌های مختلف انجیل این شرایط دردناک انسانی را که تصمیم گرفته در تنهایی تکبر بماند با این که درک می‌کند برای محبت آفریده شده است. ولی به شدت تأیید می‌کند که محبت برای آنانی که آن را رد نکنند حرف نهایی را می‌زند. هم چنین کلیسا در اعتقادنامه‌ها نمی‌گوید: «من ایمان دارم به گناه» بلکه می‌گوید «من ایمان دارم به بخشش» و نمی‌گوید: «من به جهنم» بلکه می‌گوید: «به زندگی جاویدان ایمان دارم».

«خدا جهان را اینقدر م‌حدث نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد» (یوحنا ۳: ۱۶-۱۷).

زنده ها و مرده ها متحد هستند

مسیحیان به تناسخ ایمان ندارند. بلکه آنها ایمان دارند که اتحادی میان آنهايي که ما را ترک کرده اند وجود دارد. بین آنها و ما ارتباط مهمی است زیرا پس از مرگ زندگی ادامه می یابد. به این ترتیب، ما می توانیم به دوست داشتن آنها ادامه بدهیم. ما همچنین می توانیم با آنها صحبت کنیم، زیرا اگرچه آنها نامرئی هستند ولی غایب نیستند. آنها حتی همانقدر که به ما نزدیک هستند به خدا نیز نزدیک می باشند. آنهايي که ما مردگان می خوانیم در واقع زندگان هستند. مسلماً «زندگی آنها متحول شده است ولی از آنها گرفته نشده است» چنانچه مقدمه آیین عشاء ربانی متوفیان آن را خاطرنشان می سازد. آنهايي که در خداوند آرام می گیرند شخصیتشان را حفظ می کنند. آنها در یک نیروانا یا اقیانوس همگانی کیهان غرق نشده اند. آنها آماده می شوند تا خدا را چنانکه هست ببینند و مانند او شوند (اول یوحنا ۲:۳). حضور قابل لمس آنها از این دنیا حذف شده است: ما نه می توانیم آنها را ببینیم و نه بشنویم. ولی: «آنچه اساسی است در برابر چشمان نامرئی است» و «تنها آن را با دل می توان مشاهده کرد» بوسیله قلب یک اتحاد حقیقی با آنهايي که از ما سبقت گرفته اند ممکن می شود: مسیحیان آن را اتحاد قدیسین می نامند. «قدیسین» آنهايي که در نزد خدا هستند. اشباح «ارواح» و «روح های سرگردان» نیستند، بلکه فرزندان خدا هستند که در منزل او ساکن هستند. آنها بی شمارند «گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند بشمارد از هر ملت و قبیله و قوم و زبان» (مکاشفه ۹:۷). ما و آنها بر روی یک تنه تاک به هم پیوند خورده ایم، عیسی که ما شاخه هایی آن تاک هستیم که توسط یک نیرو به هم متصل شده ایم (یوحنا ۸-۱۵). این شهادی که ما راز به آنها متصل می دارد محبت است. و محبت از مرگ قوی تر است. برای ما ایمانداران مسیحی تزکیه از گناهان بوسیله خون عیسی و دعای برادران بدست آمده است. به همین دلیل است که ما برای آنهايي که دوستشان داریم و ما را ترک کرده اند دعا می کنیم، «به جهت اینکه آنها از گناهانشان آمرزیده شوند» (دوم مکابیان ۴۶:۱۲).

دعا برای «روح های در بر رزخ» از این گسستگی فراتر می رود با آنهايي که پیش از دیدن کامل خدا خود را تزکیه می کنند. ولی مشارکت قدیسین از این نیز فراتر می رود. ما همچنین می توانیم به متوفیان در نزدیک شدن به خدا کمک کنیم با پیش گرفتن محبت که آنها به اندازه کافی انجام نداده اند، آشتی هایی که آنها وقت انجام آن را نداشتند، گفتگو با خدا که احتمالاً آنها نادیده گرفتند... تمام اینها به متوفیان در تکمیل تزکیه شان کمک می کند بدون اینکه احتیاجی به تناسخ داشته باشند.

مشارکت قدیسین یک سویه نیست. تمام کسانی که ما را ترک کرده اند آنها نیز برای ما دعا

می‌کنند. آنها به عنوان واسطه‌هایی بین ما و خدا می‌باشند. وابسته اند از ورای پرده موقتی که مرگ بین آنها و ما کشیده است به ما وابسته اند. از سوی عیسی رستاخیز یافته است که نخست از میان مردگان برخاسته که پیوند میان دو عالم بوجود می‌آید و نه آنکه توسط واسطه میان مرگ آن و زندگان باشد! و این پیوند بخصوص در عشاء ربانی بسیار قوی است.

این پرده که از سوی آنها شفاف است، هنگامی که آنها در خدا هستند و از سوی ما کدر است ما را از ارتباط با آنها و گره زدن پیوندهای صمیمانه و عمیق باز نمی‌دارد. انسجام مرموز ولی واقعی‌ای که بین مرگگان و زندگان وجود دارد از مرزهای کلیسای مرئی می‌گذرد. همه مردم به آن دست‌ترسی دارند. این انسجام مختص «ارواح متعالی» و یا مختص «موجودات تعالی یافته» نیست. چنانکه Bernanos می‌گوید: مشارکت قدیسین مشارکت همه انسانی نیک است. زیرا «مسیح نور حقیقی بود که هر انسان را منور می‌گرداند» (یوحنا ۹: ۱).

«ایمان به ما امکان اتحاد در عیسی با برادران محب و بمان که پیش از این مرده اند را می‌دهد، با ایجاد این امید که آنها در نزد خداوند زندگی حقیقی را یافته اند» (واتیکان ۲، کلیسا در دنیای امروز).

آینده ما همانا حاضر است

عقیده به تناسخ غالباً "با" نوعی تن دادن به بی ارادگی در برابر نظم دنیا و اشیا همراه است. گویی همه چیز پدید شاپیش انجام شده است. گویی سرنوشت ما در دست های ما نمی باشد. ایمان مسیحی، ما را به مبارزه فرا می خواند.

خدا انسان را برای تغییر دادن جهان خلق کرده است. همه آن چه که ما انجام می دهیم برای آن است که جهان را انسانی تر و برادرانه تر کنیم. این «دنیای آینده» را که به سمت آن حرکت می کنیم آماده می کند. زیرا دو جهان وجود ندارد، جهان تنهایی است. و این زندگی ما در این دنیا است که در زندگی ابدی شکفته خواهد شد.

زمانی که سپری می شود و ما را از زمان آخر جدا می کند تنها یک زمان بیداری و انتظار نیست، بلکه زمان کار و فعالیت است. هم چنان که خدا «بدون وقفه کار می کند» در دنیای ما، ما نیز روز به روز ملکوتی که خواهد آمد را آماده می کنیم. ملکوت تا اندازه ای چنان خواهد شد که ما آن را سلفیم. عید سی آن را بارها و بارها گفته است: گفتار خوب و نیت های خوب برای وارد شدن در ملکوت آسمان ها کافی نمی باشد هم چنین باید دست به کار شد. مژده انجیل یک انگیزه ای برای گریز نیست. امید مسیحی اعمال زمینی را حذف نمی کند. ما می دانیم که «در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم» (عبر ۱۳:۱۴). این برای ما دلیل این نمی شود که بی کار بنشینیم. برای هر کدام ما در هر کجا هستیم ضد روری است که از هم اکنون آسمان های جدید و زمین جدیدی را که عدالت در آن ساکن خواهد شد آماده کنیم. این کار از امروز آغاز می شود.

تنها يك دنيا و يك زندگي وجود دارد

در دنياي آينده، مسيح رستاخيز شده انتظار ما را مي كشد. او مسير را به ما نشان داده است. بر ما است كه اين راه را دنبال كنيم. ما براي اين سفر تنها نيستيم، زيرا او هم چنين «در ميان ما» است و «باما» خواهد بود تا ايام آخر. ملكوت آسمان ها در دست هاي ما است. جام آبي كه براي برادرانمان ريخته شده، ناني كه با گرسنگان تقسيم شده، ديدار از زنداني، عبادت از بيمار (مت ۲۵: ۳۱-۴۱)، بخشش از اعماق قلب براي كسي كه ما را آزرده است: اين همه نشانه هاي آشكار اين ملكوت كه در بين ما رشد مي كند. اين همه حركت محبت آميز كه افزايش يافته و ضيافت ابدي را بر سفره خداوند مهيا مي كنند.

اين سفره خداوند بر همه گشوده است. اين سفره هم اكنون در بين ما چيده شده است. هنگامي كه ما براي عشاي رباني جمع مي شويم. هنگامي كه ما اين غذاي برادرانه را با عيسي رستاخيز شده تقسيم مي كنيم، ما هم اكنون در دنيايي كه مي آيد غوطه ور شده ايم.

ملكوت خدا همانا حاضر است

«ما تمامي ميوه هاي طبيعت مان و كارمان را بعهده ما، خالص شده، نوراني شده و تغيير شكل يافته باز مي يابيم هنگامي كه عيسي به پدرش، ملكوت ابدي و جهان شمول را تحويل مي دهد: ملكوت حقيقت و حيات، ملكوت تقدس و فيض، ملكوت عدالت، محبت و صلح اين ملكوت به طور مرموزي همان بر روي اين زمين برقرار است. كاملت خود را با بازگشت خداوند دريافت خواهد كرد» (شوراي واتيكان ۲، كليسا در دنياي امروز).

من هستم

آن زندگي

و آن حيات

هر كه به من ايمان دارد حتى اگر مرده باشد

زندگي خواهد كرد.